



پاداش در شاهنامه فردوسی

فرخنده رضازاده^۱، محمدموذن^۲

۱- آموزشکده فنی و حرفه ای سما، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کازرون، کازرون، ایران

۲- آموزشکده فنی و حرفه ای سما، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کازرون، کازرون، ایران

mm7610mm@yahoo.com

خلاصه

انسان، موجودی اندیشه‌ورز و اجتماعی است و لازمه‌ی زندگی در جامعه رعایت قوانینی است که نظم جامعه و کمال انسانی را باعث می‌گردد. از این رو هر دین الهی یا آیین زمینی شامل یک سری قوانین فردی و اجتماعی است که رعایت آن منجر به اخذ پاداش می‌گردد. در این مقاله به بررسی پاداش پادشاهان، شاهزادگان، سپاهسالاران و... در شاهنامه بررسی گردیده است. هم‌چنین در شاهنامه پاداش بیش‌تر از مجازات دیده می‌شود. روش تحقیق این مقاله کتابخانه‌ای است.

کلمات کلیدی: پاداش، شاهنامه.

۱. مقدمه

حماسه ملی ایران، عصاره‌ی فرهنگ و تمدن چند هزارساله‌ی قوم ایرانی است که پس از طی مراحل مختلف تکوین و تدوین، سرانجام سر از دفتر شعر فرزانه‌ی توس در آورده است و به دست توانای او به شکل امروزی خود، پدید آمده است. بسیاری از حوادث، شخصیت‌ها، مکان‌ها و سایر اجزای تشکیل‌دهنده‌ی این مجموعه‌ی عظیم علی‌رغم ظاهر ساده و داستان گونه‌ای که دارند؛ در ژرف ساخت خود مشتمل بر آیین‌های کهن قومی یا باورهای دینی هستند و یا به سرگذشتی مربوط است که در نخستین دوره‌های مبهم تاریخ، بر این مرز و بوم و این مردم رفته است. فردوسی در شاهنامه آینه‌ای از پسندها فراروی خواننده می‌نهد، این پسندها در قهرمان شاهنامه فراوان است و هر یک از نظری عبرت‌آموز تواند بود.

۲. واژه‌شناسی پاداش

واژه‌ی پاداش را این‌گونه معنا کرده‌اند: «از پهلوی پات دَهشَن، مطلق جزا و مکافات. مرکب از دو جزء پات، از اصل پَتیتی دَهشَن، پاداش. پاداشت. مطلق مکافات و جزا اعم از خیر و شر. مکافات است مطلقاً خواه جزا و مکافات نیکی باشد و خواه بدی (برهان). داشن. دین. مکافات. جزا. عوض. سزا. معارضه (تاج‌المصادر بیهقی). قرض». (← دهخدا، واژه‌ی پاداش به نقل از تاج‌المصادر بیهقی)

۳. پاداش در شاهنامه

۱.۳. شاهان

۱.۱.۳. منوچهر



۱.۱.۱.۳ پاداش به زال به پاس پیروزی در میدان جنگ

در داستان زال و رودابه، پس از پاسخ‌گویی زال به معماهای موبدان و پیروزی‌های وی در میدان‌های نبردی که منوچهر برای آزمودن زال در نظر گرفته بود، منوچهر، پاداشی در خور به این پهلوان سترگ پیشکش می‌دارد:

بر او آفرین کرد شاه بزرگ همان نامور مهتران سترگ

یکی خلعت آراست شاه جهان که گشتند از آن خیره یک سر مهان

چه از تخت پر مایه و تخت زد چه از یاره و طوق و زرین کمر

همان جامه‌های گران مایه نیز پرستنده و اسب و هرگونه چیز

به زال سپهبد سپرد آن زمان همه چیزها از کران تا کران (فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۲۶)

۲.۱.۱.۳ پاداش به زال به پاس پیروزی در میدان جنگ

سام نریمان چون نوزاد پیرسر خود- زال- را این‌گونه یافت، او را به دامنه‌ی البرز کوه افکند و سیمرخ او را برداشت و پیرورد و وقتی داستان زال و پهلوان مرخ پرورده‌ی سپید موی و شرح زیبایی و خوش‌اندازی و پهلوانی او در جهان گسترده شد، سام به البرز کوه رفت و سیمرخ فرزندش را به او باز داد و سام با پسر، پیش منوچهر- پادشاه وقت آمد و منوچهر به چشم تحسین دوری نگریست:

چنین گفت مر سام را شهریار که از من تو این رابه زنهار دار

به خیره میازارش از هیچ روی به کس شادمانه مشو جز بدوی

که فرکیان دارد و چنگک شیر دل هوشمندان و آهنگک شی (همان: ۲۰۶)

آن‌گاه شاه موبدان و ستاره‌شناسان را بخواند تا طالع وی را ببینند و آینده‌ی او و سرنوشتش را باز گویند، شاه از این مژده‌ی اختران که زال، سواری نامدار خواهد شد، شاد می‌شود و عهد می‌نویسد و حکمرانی ناحیه‌ای وسیع از دریای چین تا به دریای سند، از زابلستان تا فراسوی بست را به او ارزانی می‌دارد:

و از آن پس منوچهر عهدی نبشت سراسر ستایش به سان بهشت

همه "کابل" و "دنبیر" و "مای" و "هند" ز دریای چین تا به دریای سند

ز "زابلستان" تا بدان روی "بست" به آیین نبشتند عهدی درست

چو این عهد و خلعت بیاراستند پس اسب جهان پهلوان خواستند (همان: ۲۰۷)

۲.۱.۲.۳ کاووس

۱.۲.۱.۳ خلعت دادن به رستم به پاس پیروزی در نبرد مازندران

پس از بازگشتن کی کاووس از مازندران، شاه ایران زمین به پاس تلاش‌های رستم، هدایایی فاخر به او تقدیم می‌دارد:



تہمتن بیامد به سر بر کلاه نشست از بر تخت نزدیک شاه

سزاوار او شہریار زمین یکی خلعت آراست با آفرین

یکی تخت پیروزہ و میش سار یکی خسروی تاج گوہر نگار

یکی دست زربفت شاہنشہی ابا بارہ و طوق و با فرہی... (ہمان، ج ۲: ۱۰۲)

کی کاووس پس از بازگشت از ہاماوران و نبرد با افراسیاب وارد پارس می شود و بہ عنوان پاداش و قدردانی از رستم، عنوان جہان پهلوانی را بہ وی اعطا می کند:

مہان پیش کاووس کہتر شدند ہمہ تاجدارانش لشکر شدند

جہان پهلوانی بہ رستم سپرد ہمہ روزگار بھی ز او شمر (ہمان: ۱۵۰)

۳.۱.۳. افراسیاب

۱.۳.۱.۳. پاداش بہ پیران ویسہ بہ پاس سپہداری

افراسیاب پادشاہ توران زمین بہ پاس سپہداری پیران و درایت های وی در نبرد میان ایرانیان و تورانیان بہ او ہدایایی گران بہا و نفیس، پاداش می دہد:

یکی خلعت آراست افراسیاب کہ گر بر شماری بگیرد شتاب

ز دینار و ز گوہر شاہوار ز زرین کمرهای گوہر نگار

از اسبان تازی بہ زرین ستام ز شمشیر ہندی بہ زرین نیام

یکی تخت پر مایہ از عاج و ساج ز پیروزہ مند و ز بیجادہ تاج

پرستار چینی و رومی غلام پر از مشک و عنبر دو پیروزہ جام

بہ نزدیک پیران فرستاد چیز از آن پس بسی پنہا داد نیز (ہمان، ج ۴: ۱۱۴)

۳.۱.۴. کی خسرو

کی خسرو، فرزند سیاوش است کہ در پهنہی ادب پارسی، نماد انسان کامل می باشد. او پادشاہی آرمانی است کہ دل بستہی بزم و طرب نیست؛ پادشاہی پرهیزکار و بہرہ مند از فرہ ایزدی می باشد. کی خسرو در زمرہی الگوهای اساطیری- حماسی شاہ نامہ است کہ او را از ہمہی شہریاران نیکو خصلت اساطیری ایران ممتاز می سازد. پایان کار و حاصل کار او بہ راستی رسیدن بہ پایگاہ انسان کامل است؛ آن جا کہ در اواخر عمر از دنیا کنارہ می گیرد و در این اندیشہ می شود کہ مبادا قدرت فراوان، وی را از راہ یزدان بہ در کند، پس بہ دنیای دل و درون پناہ می برد. (← حمیدیان، ۱۳۷۲: ۵-۳۲۳)

۳.۱.۴.۱. پاداش بہ بیژن در جنگ با گرازان بہ پاس پیروزی در نبرد



چون بیژن و گرگین به کنام گرازان می‌رسند، بیژن از همراه خویش می‌خواهد تا در پیکار با این جانوران، وی را یاری کند. اما گرگین سرباز می‌زند، زیرا کی خسرو و زرسیم زیادی به بیژن داده است :

به بیژن چنین گفت گرگین گو که پیمان نه این بود با شاه نو

تو برداشتی گوهر و سیم و زر تو بستی مر این رزمگه را کمر (فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۴-۱۳)

بدین سان بیژن به ناچار خود با گرازان به پیکار می‌ایستد و کاری را که تعهد کرده است یک تنه به انجام می‌رساند. چنان که چشم داشت گرگین به زر و سیم و هدایایی که شاه به بیژن بخشیده است، سرانجام او را به نیرنگ بازی بر می‌انگیزد. بیژن گیو، آماده‌ی فرمان شاه می‌شود و خواسته‌ها را به عنوان پاداش از شاه ایران می‌پذیرد :

سبک بیژن گیو بر پای جست میان کشتن اژدها را بیست

همه جامه برداشت و آن جام زر به جام اندرون نیز چندی گهر

بسی آفرین کرد بر شهریار که خرم بدی تا بود روزگار

وز آن جا بیامد به جای نشست گرفته چنان جام گوهر به دست (همان: ۱۹)

بیژن این پهلوان نام‌آور و قدرتمند ایرانی باز هم دلآوری خودش را نشان می‌دهد :

همان بیژن گیو برجست زود کجا بود در جنگ برسان دود

بزد دست و آن هدیه‌ها برگرفت از او ماند آن انجمن در شکفت

بسی آفرین کرد و بنشست شاد که گیتی به کی خسرو آباد باد (همان: ۲۰)

۲.۴.۱.۳. پاداش به گیوگودرز در هلاک کردن تزاو

و در تن پسین او را از دوزخ بیاورند

پس از بیژن، نوبت به پهلوان ایرانی دیگری در جنگ با پهلوانان تورانی می‌رسد؛ کی خسرو در گنج‌هایش را بر وی باز می‌گرداند :

به بر زد بدین گیو گودرز دست میان رزم آن پهلوان را بیست

گران مایه خوبان و آن خواسته ببردند پیش وی آراسته

همی خواند بر شهریار آفرین که بی تو مبادا کلاه و نگین (همان: ۲۱)

گنجور از گنج‌خانه‌ی شاهی، سیم و گوهرهایی را فراهم می‌آورد و کی خسرو آن‌ها را به هلاک کننده‌ی "تزاو" می‌دهد :

جهاندار از آن پس به گنجور گفت که ده جام زرین بیار از نهضت



شمامه نهاده در آن جام زر ده از نقره‌ی خام با شش گهر

پر از مشک جامی ز یاقوت زرد ز پیروزه دیگری یکی لاژورد

عقیق و زمرد برو ریخته به مشک و گلاب اندر آمیخته

پرستنده ای با کمر ده غلام ده اسپ گران مایه زرین ستام

چنین گفت که این هدیه آن را که تاو بود در تنش روز جنگ تژاو

سرش را بدین بارگاه آورد به پیش دلاور سپاه آورد (همان، ج ۵: ۲۱)

۳.۴.۱.۳. پاداش به گرگین میلاد

و بدانی هر یک گناه مرگ ارزان سر او را ببرند

پاداش کی خسرو برای پهلوانی که در هیأت پیغام بری سوی افراسیاب گسیل شود:

بفرمود صد دبیبه رنگ‌رنگ که گنجور پیش آورد بی‌درنگ

هم از گنج صد دانه خوشاب جست که آب فسردست گفتمی درست

ز پرده پرستار پنج آورد سر جعد از افسر شده ناپدید

چنین گفت که این هدیه آن را سزاست که بر جان پاکش خرد پادشاست

دلیرست و بینا دل و چرب گوی نه بر تابد از شیر در جنگ روی

پیامی برد نزد افراسیاب ز بیمش نیارد دیده در آب

ز گفتار او پاسخ آرد به من که دانید از این نامدار انجمن (همان: ۳-۲۲)

۳.۴.۱.۴. پاداش به رستم به پاس پیروزی‌ها و پهلوانی‌ها

و بار آخر باز او را زنده کنند

کی خسرو صد کنیز پری روی کمر بسته و صد پرستار با طوق زرین برگردن به رستم ارمغان می‌دهد:

یکی دست جامه بفرمود شاه گهر بافته با قبا و کلاه

یکی جام پر گوهر شاهوار صد اسپ و صد اشتر به زین و به بار

دو پنجه پری روی بسته کمر دو پنجه پرستار با طوق زر



همه پیش شاه جهان کدخدای بیاورد و کردند یک سر به پای

همه رستم زابلی را سپرد زمین را ببوسد و برخاست گرد (همان: ۴-۸۳)

آن گاه که رستم پیروزمند و سرافراز از جنگ با تورانیان به ایران باز می‌گردد، کی خسرو از نهفته‌های پرمایه‌ی خویش به او پیشکش می‌دارد:

در گنج بگشاد شاه جهان ز پرمایه چیزی که بودش نهران

ز یاقوت و ز تاج و انگشتری ز دینار و ز جامه‌ی ششتری

پرستار با افسر و گوشوار همان جعد مویان سیمین عذار

طبق‌های زرین پر از مشک و عود دو نعلین زرین و زرین عمود

بر و بافته گوهر شاهوار چنان چون بود در خور شهریار

به نزد تهمتن فرستاد شاه دو منزل همی رفت با او به راه (همان، ج: ۵: ۳۰۰)

۵.۱.۳. قیصر روم

۱.۵.۱.۳. به ازدواج در آوردن دخت خویش به میرین در قبال کشتن گرگ

میرین به پایمردی و پهلوانی گشتاسب به دامادی قیصر روم سرافراز می‌آید:

چو قیصر بدید آن تن پیل مست ز شادی همی دست برزد به دست

همان روز قیصر سقّف را بخواند به ایوان و دختر به میرین رساند

نیشند نامه به هر کشوری سکو با و بطریق و هر مهتری

که میرین شیر آن سرافرازم روم ز گرگ دلاور تهی کرد بوم (همان، ج: ۶: ۲۶)

۲.۵.۱.۳. پاداش دادن به گشتاسب به پاس هنرنامی

گشتاسب آگاه شد که قیصر مجلس بزمی را ترتیب داده است و در این مجلس بزم پهلوانان و بزرگان به هنرنامی مشغول شدند؛ وی در چوگان‌بازی، سوارکاری و تیراندازی گوی سبقت را از همه ربود، قیصر به هويت گشتاسب پی نبرد، او گشتاسب را فراخواند تا هويت خویش را فاش کند، گشتاسب به قیصر می‌گوید من همان کسی هستم که گرگ و اژدها را کشتم و این کارها به نام میرین و اهرن ثبت شد گواه من هیشوی می‌باشد که مرا در این کار راهنمایی کرد، من کسی هستم که من و همسرم کنایون را به جرم از خودت راندی. قیصر از کردار خود نسبت به گشتاسب و کنایون پشیمان می‌شود و به آن دو پاداش در خوری اعطا کرد:

چو قیصر ورا دید خامش بماند بر آن نامور تخت زرین نشاند

کمر خواست از گنج و انگشتری یکی افسری نامور قیصری



بیوسید و پس بر سر او نهاد ز کار گذشته همی کرد یاد...

چنین گفت، با هر که بُدیا گیر که بیدار باشید و برنا و پیر

فرخزاد را جمله فرمان برید ز کردار و گفتار او نگذرید (همان: ۳۴)

۱.۶.۱.۳ دارا

۱.۶.۱.۳.۱.۶.۱.۳ پاداش دادن به پرورندگان

دارا پس از رسیدن به قدرت پادشاهی و نشستن بر مسند، حق بالندگان خویش را به سزا، ادا می کند:

بفرمود دارا که ده بدره ی زر بیارند و پر مایه جامی گهر

ز هر جامه‌ای تخته فرمود پنج بداد آن کسی را که از او دید رنج (همان: ۲۴۹)

۲.۳ شاهبانو

۱.۲.۳.۱.۲.۳ پاداش دادن فرنگیس به گیو به پاس تحمل رنج‌ها در یافتن کی خسرو

آن‌گاه که گیو می‌خواست است کی خسرو و فرنگیس را به ایران بیاورد، فرنگیس به پاس رنج‌ها و تلاش‌های بسیار وی در یافتن کی خسرو، در گنج سیاوش را می‌گشاید، تا گیو هر چه می‌خواهد از آن بردارد. او نیز تنها زره سیاوش و تازیانه‌ای را بر می‌گزیند:

یکی شوشه‌ی زر به سیم اندرست دو شیبش ز خوشاب و ز گوهرست

فرنگیس چون گنج بگشاد سر مرا داد چندان سلیح و کمر

من آن درع و تازانه برداشتم به توران دگر خوار بگذاشتم (همان، ج ۴: ۱۰۲)

۳.۳ پهلوانان

۱.۳.۳.۱.۳.۳ پاداش دادن رستم به اولاد به پاس راهنمایی در هفت خوان

در خان پنجم رستم اولاد را اسیر و دربند می‌کند و از وی می‌خواهد تا محل پنهان شدن دیو سپید و زندانی شدن کی کاووس را به او نشان دهد؛ اگر اولاد، رستم را راهنمایی کند، گوپلتن، پادشاهی مازندران به او خواهد داد:

بدو گفت اگر راست گویی سخن ز کژی نه سر یابم از تو نه بن

نمایی مرا جای دیو سپید همان جای پولاد غندی و بید

به جایی که بسته است کاووس کی کسی که این بدی‌ها فگنده است پی

نمایی و پیدا کنی راستی نیاری به کار اندرون کاستی



من این تخت و این تاج و گرز گران بگردانم از شاه مازندران

تو باشی بر این بوم و بر شهریار از ایدون که کژی نیاری به کار (همان: ۲-۱۰۱)

۲.۳.۳. پاداش دادن سام به سیندخت به پاس پیغامبری

و را سام یل گفت برگرد و رو بگو آن چه دیدی به مهراب گو
سزاوار او خلعت آراستند ز گنج آن چه پر مایه تر خواستند
به کابل دگر سام را هر چه بود ز کاخ و ز باغ و ز کشت و درود
دگر چارپایان دوشیدنی ز گستردنی هم ز پوشیدنی

به سیندخت بخشید و دستش به دست گرفت و یکی پیمان نیز بیست (همان: ۲۱۵)

۴. نتیجه گیری

پاداش دادن شاهان و بزرگان مملکتی به هم رده‌ها و زیردستان ذوق و انگیزه‌ای برای انجام هر چه بهتر کارهای مردم و آسایش آنان، فراهم می‌سازد. پاداش دادن، سپاهیان و مردمان را همیشه سپاس گزار و حق شناس می‌کند. در شاه‌نامه خوب بودن و درستکاری فرد و یا مطابق میل شخصیت‌های برجسته-ی داستان فردوسی عمل کردن، شایسته و در خور پاداشی نیک است؛ گویی فردوسی می‌خواهد با این ترفند الگویی برای مخاطبان و خوانندگان بسازد. هم‌چنین در شاه‌نامه پاداش بیش‌تر از مجازات دیده می‌شود.

مراجع

۱۱ - حمیدیان، سعید (۱۳۷۲). درآمدی بر اندیشه‌های فردوسی، تهران: مرکز.

۲- _____ (۱۳۷۴). شاه‌نامه‌ی فردوسی، ج ۱، تهران: داد.

۳- _____ ج ۲، _____

۴- _____ ج ۴، _____

۵- _____ ج ۵، _____

۷- _____ ج ۶، _____

۸- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۲). لغت‌نامه، تهران: مؤسسه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا.